

نظر اجمالی به اندیشه دموکراسی

در صد سال اخیر تاریخ ایران



سینما

در کشور ما آشنایی اجمالی با اندیشهٔ دموکراسی از اوایل قرن نوزدهم، یعنی قریب به دو قرن پیش شروع شد

نام روشنفکران و تاریخ قیام ملی به نام ملایان
ثبت شود...»^۱

در این گفته، «تاریخ نشر اندیشهٔ آزادی» از «تاریخ قیام ملی» تفکیک شده است. این تفکیک گرچه به اعتباری درست است، در تاریخ جدید یک امر بی سابقه یا کم سابقه به نظر می رسد. در اروپا نهضت های سیاسی در پی نهضت های فکری پدید آمدند و پرورش یافتگان اندیشهٔ آزادی، رهبران انقلاب های سیاسی انگلستان و فرانسه و آمریکا بودند، اما چه شد که در کشور ما ناشران فکر آزادی نتوانستند رهبر انقلاب مشروطه شوند. تا جایی که به قول نویسندهٔ کتاب «فکر آزادی و...»، تاریخ قیام ملی را باید به نام «ملایان» ثبت کرد؟ اما این جدایی غیرطبیعی مانع قوام و رشد نهضت مشروطه شد و بعد از چند سال که مردم عادی مشروطه خواه به خود آمدند و دیدند که سراب می دیده اند و این مشروطه همان نیست که می اندیشیده اند و دردی از دردهای آنان را درمان نکرده است، زمینه برای بازگشت استبداد - یا درست بگویم، صورت جدید استبداد - فراهم شد، چنان که هنوز پانزده سال از صدور فرمان مشروطیت و تأسیس مجلس شورای ملی نگذشته بود که سودای «حکمران مستبد مترقی» (شبهه طرح مستبد منورالفکری که ولتر در انداخته بود) پیدا شد و جمعی از دانشجویان و درس خواندگان ایرانی مقیم خارج مجله ای به نام «فرنگستان» تأسیس کردند و مبلغ و مروج این فکر شدند. البته انتشار این مجله دیر نیابید و شاید وقتی مسلم شد که رضاخان میرپنج وظیفهٔ مستبد مترقی را به عهده می گیرد و زمینهٔ اعطای این منصب به او فراهم شده بود، دیگر انتشار مجله و تبلیغ طرح «استبداد مترقی» ضرورت نداشت.

با روی کار آمدن رضا شاه، تشریفات مجلس و دولت و رأی اعتماد باقی ماند، اما اینها صرفاً صورت نمایش داشت. یعنی مشروطیت عملاً تعطیل شد. مجلس بود، اما نفوذ و قدرت نداشت. بلکه هر چه را شاه می خواست تصویب می کرد و نمی توانست با رأی شاه مخالفت کند. ولی از سال ۱۳۲۰ که رضاشاه وادار شد از سلطنت استعفا کند، دورهٔ دیگری آغاز شد که تا کودتای بیست و هشت

دموکراسی در یونان نوعی حکومت بود، اما در دورهٔ جدید دیگر آن را در قلمرو سیاست نمی توان محدود کرد، یا اگر دموکراسی را یک مفهوم سیاسی بدانیم، باید توجه کنیم که سیاست جدید امر بسیار پیچیده ای شده است که در همه جا و همه چیز نفوذ دارد و کمتر شأنی از شئون زندگی آدمی از اثر آن برکنار می ماند. اگر دموکراسی صرف یک صورت حکومت و سیاست بود، اخذ و اقتباس و انتقال آن از جایی به جای دیگر چندان دشواری نداشت، اما اکنون نه فقط حکومت، بلکه جامعه و رفتار افراد آدمی نیز ممکن است به صفت دموکراتیک متصف شود. به این جهت، برای اینکه دموکراسی در جایی تحقق پیدا کند باید در روابط و مناسبات و در دید و تلقی آدمیان تحولی پدید آید. یعنی تا مردمان دموکراسی را به جان نیامایند و با آن یگانه نشوند، حکومتشان هم دموکرات نخواهد بود.

در کشور ما آشنایی با اندیشهٔ دموکراسی از اوایل قرن نوزدهم، یعنی قریب به دو قرن پیش شروع شد و بیشتر این آشنایی از طریق گزارش هایی که سفیران و سیاحان و مسافران دربارهٔ حکومت پارلمانی و دموکراسی تدوین کرده بودند حاصل شد، اما چون این گزارش ها، گزارش از عالمی بود که با جان گزارشگران و خوانندگان پیوندی نداشت، تقریباً منشأ هیچ اثر سیاسی نشد و در حدود صد سال طول کشید تا بعضی سیاستمداران و منورالفکران ایرانی درکی از دموکراسی پیدا کردند که می توانست مقدمهٔ انقلاب مشروطه قرار گیرد. هر چند انقلاب مشروطه نتیجهٔ ضروری و قهری آشنایی با فکر آزادی و نام دموکراسی نبود؛ زیرا این آشنایی چندان عمیق و وسیع نبود که بنای دموکراسی بر آن استوار شود، چنانکه اگر علمای دین در قیام مشروطه دخالت نمی کردند، شاید این انقلاب به جایی نمی رسید؛ یعنی نه مجلس تشکیل می شد و نه قانون اساسی به تصویب می رسید.

یکی از پژوهندگان تاریخ تحولات سیاسی قرن اخیر چیزی گفته است که هر چند از جهاتی جای چون و چرا دارد، از جهتی در بحث ما قابل استفاده است:

«در حکم منصفانهٔ تاریخ، روی هم رفته باید گفت تاریخ نشر اندیشهٔ آزادی و بیداری افکار باید به

از سال ۱۳۲۰ که رضاشاه وادار شد از سلطنت استعفا کند، دوره دیگری آغاز شد که تا کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲، یعنی دوازده سال طول کشید

مرداد ۱۳۳۲، یعنی دوازده سال طول کشید. در این دوازده سال که صورت ظاهر دموکراسی بیشتر رعایت می‌شد، هفده دولت روی کار آمدند و چون یکی از این هفده دولت، یعنی دولت دکتر مصدق، دو سال بر سر کار بود، بهتر است بگوییم که در عرض ده سال شانزده دولت بر سر کار آمد و برکنار شد، و هر دولتی به طور متوسط هفت ماه و نیم بر سر کار بود. تازه، گاهی مدتی طول می‌کشید تا یک دولت از مجلس رأی اعتماد بگیرد و وقتی رأی اعتماد می‌گرفت، به فرض اینکه یک برنامه سیاسی داشت، مجال و فرصت برای هیچ کاری نمی‌یافت. شاه در این مدت ده سال، چندان قدرتی نداشت و شاید بتوان گفت که تا سال ۱۳۲۷ هیچ کاره بود. نه اینکه بگوییم شاه مشروطه بود و اختیار و قدرت را مجلس و دولت در دست داشتند؛ در این دوران دولت و مجلس هم چندان قدرتی نداشتند و بیشتر آلت فعل بودند.

در طی این مدت رقابت شمال و جنوب شدید بود، بخصوص که آمریکا هم به نیروی جنوب (انگلیس) ملحق شده بود و مداخله می‌کرد. در این رقابت طبیعی بود که توسعه نفوذ شوروی مایه نگرانی باشد به خصوص می‌بایست از توسعه قدرت پایگاه نفوذ شوروی - یعنی حزب توده - جلوگیری شود. با این قصد، در پانزده بهمن ۱۳۲۷، در جشن دانشگاه چند تیر چوب‌پنبه‌ای انداختند و ضارب در همان محل با شلیک رئیس شهربانی وقت کشته شد و از جیب او کارت عضویت حزب توده بیرون آوردند و در نتیجه حزب توده غیرقانونی اعلام شد. اما حکومت دارای آن نیروی فکری و مادی نبود که بتواند همه چیز را تحت کنترل درآورد. قطع یک‌باره نفوذ شوروی هم آسان نبود.

یک مسئله مهم دیگر، مسئله نفت بود و وقتی طرح ملی شدن نفت در مجلس به تصویب رسید، مسئله حادث

شد. در بحبوحه گم‌گشتگی و سرگردانی که مسئله گره خورده بود و هیچ راهی پیدا نمی‌شد، جمال امامی در مجلس پیشنهاد کرد که دکتر مصدق نخست وزیر شود. می‌گویند - و این گفته بی‌وجه به نظر نمی‌آید - که پیشنهاد دهنده، یا کسانی که در طرح این پیشنهاد شریک بودند، فکر می‌کردند که اگر دکتر مصدق مسئولیت نخست وزیری را نپذیرد، در موضع ضعف قرار می‌گیرد و از اثر مخالفت‌هایش کاسته می‌شود؛ اما اگر بپذیرد، چون از عهده کار بر نمی‌آید و به بن‌بست می‌رسد، زمینه برای خودشان آماده می‌شود ولی برخلاف انتظار پیشنهاددهندگان، دکتر مصدق سمت نخست وزیری را برای اجرای طرح ملی شدن صنعت نفت پذیرفت و مجلس نیز به او رأی اعتماد داد. اما در شرایطی که قدرت‌های خارجی در کشور نفوذ داشتند یک دولت به دشواری می‌توانست اجرای یک طرح ضد استعماری را به عهده گیرد و دیری نپایید که آثار اختلاف میان مصدق و دربار آشکار شد، تا اینکه در تیرماه ۱۳۳۱، شاه مصدق را عزل کرد و سمت نخست وزیری را به احمد قوام داد. این اقدام شاه با مقاومت شدید مواجه شد و با تظاهرات بزرگ روز سی‌تیر، قوام ناچار شد استعفا کند و بار دیگر دکتر مصدق به نخست‌وزیری رسید. اختلاف‌ها همچنان پابرجا بود هر چند که دربار چاره‌ای نداشت جز اینکه لاقبل تا مدتی کوتاه بیاید و مصدق که با پشتیبانی مردم به نخست‌وزیری بازگشته بود در مواضع خود پایدارتر شد، چنان‌که در مذاکرات نفت زیربار هیچ قرار و مدارزی که خلاف اصول ملی شدن نفت باشد نرفت. بالاخره دولت مصدق با کودتای آمریکایی - انگلیسی بیست و هشت مرداد سرنگون شد.

بعضی از نویسندگان سیاسی و شاید غیرسیاسی گفته‌اند که بر اثر سختگیری و خشکی مصدق، دربار و آمریکا و انگلیس ناچار به شدت عمل و طراحی کودتا دست زده‌اند. اینها به طور سربسته مصدق را مسئول تعطیل دموکراسی ایران می‌دانند. من درباره این قول چیزی نمی‌گویم، اما می‌دانم که با سهل‌انگاری هیچ نظم سیاسی، و از جمله دموکراسی، استوار نمی‌شود. نکته مهم این بود که مصدق کوشید تا یکی از اساسی‌ترین اصول قانون اساسی را اجرا کند. او در نطقی که در اوایل سال ۱۳۳۲ از رادیو پخش شد، سخن را با این جمله پایان داد که شاه سلطنت می‌کند، نه حکومت.

برای اینکه این اصل محقق شود لازم بود که ملت حکومت را از آن خود بداند و برای اعمال حاکمیت ملی آماده شود. در غرب، دموکراسی و حاکمیت ملی در روح

و جان مردمان پدید آمده یا رسوخ کرده و تعلق خاطر ایشان مایه حفظ نظم سیاسی شده است. اما بسیاری از کشورها و اقوام، و از جمله ما ایرانیان، خبر پدید آمدن نظم‌های جدید سیاسی را از اینجا و آنجا شنیده بودیم و چنانکه گفته شد از دویست سال پیش بعضی ایرانیان که به اروپا سفر کرده بودند، آنچه را از ترتیبات سیاست و حکومت دیده و شنیده بودند قدری باز گفته و نوشته‌اند، ولی این نوشته‌ها کمتر در عالم سیاست جایی پیدا کرده است. نویسندگان و سفرنامه نویسانی بوده‌اند که در باب حکومت دموکراتیک و نظام دموکراسی غرب سخن‌ها گفته‌اند، ولی این سخنان در هیچ جا نقل نشده و نویسنده آن را کسی نمی‌شناخته، یا کم می‌شناخته‌اند. چنانکه دکتر عبدالهادی حائری نوشته است:

«... بر سر آنیم که از شیوه برخورد اندیشه‌گری دیگر سخن به میان آوریم که حتی نامش تا یکی دو سال واپسین کمتر شنیده شده بوده است تا چه رسد به این که اندیشه‌های وی پیرامون مسائل و نهادهای نوین، دیدگاه‌های پژوهشگران را فرا خواند. این اندیشه‌گر ناشناخته ایرانی کسی جز سلطان‌الواعظین نیست...»^۲

این سلطان‌الواعظین سفری به هندوستان کرده و سفرنامه مختصری به نام «سفرنامه و سیاحت نامه سلطان‌الواعظین» در هند نوشته است.

چرا مردمان این نوشته‌ها را نخوانده و از آن خبر نداشته‌اند؟ این نوشته‌ها طالب نداشته است. تنها نوشته سلطان‌الواعظین نیست که ناشناخته مانده است. ما تازه داریم بسیاری از دست نوشته‌ها را در کتابخانه‌ها پیدا می‌کنیم که مسافران و سیاحان یا سیاست‌مداران نوشته‌اند و تاکنون کمتر به آنها توجه شده است. نوشته‌هایی که خواننده نداشته باشد، نوشته‌های بیگانه و غریب است.

اکنون آثار و مقالات منورالفکران دوران مشروطیت و قبل از مشروطیت در کتاب فروشی‌ها نیست و حتی در کتابخانه‌ها هم کمتر یافت می‌شود

یعنی همان طور که سفر برای کمتر کسی پیش می‌آمده، اعتنا به نوشته‌های این مسافران نیز کمتر مرغوب کتاب‌خوانان بوده است. اگر اخیراً به این قبیل آثار و دست‌نوشته‌ها توجهی شده است، متوجه باشیم که وجود این آثار حاکی از اعتنا به تجدید نبوده است. نام اشخاصی مثل اعتصام‌الدین (نویسنده «شگرفنامه ولایت» که در سال ۱۱۸۰ ه. ق. / ۱۷۶۷م به انگلیس رفت) و عبداللطیف شوشتری صاحب کتاب «تحفة العالم» (نوشته شده در سال ۱۲۱۶ ه. ق. / ۱۸۰۱م) و ابوطالب اصفهانی (دست‌آورد سفر او به انگلستان یادداشت‌هایی است به نام «مسیر طالبی») که از ۱۷۹۹ تا ۱۸۰۳ در انگلستان و اروپا به سر برد و زین‌العابدین شیروانی صاحب «بستان‌السیاحه» (که در سال ۱۸۰۱ از بمبئی دیدن کرد) و آقا احمد کرمانشاهی که در سال ۱۸۰۴ به هند رفت و سفرنامه‌ای به نام «مرآت‌الاحوال جهان نما» نوشت چندان آشنا نیست و ظاهراً سفرنامه‌های «شگرفنامه ولایت» و «مرآت‌الاحوال» هنوز چاپ نشده و نویسندگان آن آثار را کسی نمی‌شناخته، یا کم می‌شناخته‌اند. (ظاهراً قسمتی از «شگرفنامه ولایت» به زبان انگلیسی ترجمه شده و در سال ۱۸۲۷ در لندن انتشار یافته است.) علاوه بر اینها افغان‌ها و تاجیک‌ها هم مطالبی در این زمینه‌ها به فارسی نوشته‌اند که نیاکان ما کمتر آنها را شناخته و خوانده‌اند. البته اینها بیشتر گزارش بوده و چه بسا حکم شرح عجایب و غرایب داشته است که سیاحان ایرانی، و به طور کلی شرقی، در غرب می‌دیدند. اما مدتی بعد که شاید مجال اندک تأملی پیش آمد، باز هم آثاری که به وجود آمد همچنان غریب بود.

اکنون آثار و مقالات منورالفکران دوران مشروطیت و قبل از مشروطیت در کتاب‌فروشی‌ها نیست و حتی در کتابخانه‌ها هم کمتر یافت می‌شود. کتابی که خواننده ندارد، در مورد آن چه می‌توان گفت؟ چنین کتابی تا وقتی خواننده پیدا نکند نمی‌توان درباره آن حکم کرد. مثلاً کتاب «اقتصاد سیسموندی» را حدود صد سال پیش به فارسی ترجمه کردند، ولی نشانی از این کتاب در هیچ جا پیدا نیست و نمی‌دانیم چند نفر آن را خوانده و از خواندن آن چه بهره‌ای برده‌اند. نسخه خطی ترجمه یک کتاب درسی فلسفه و روان‌شناسی با خط خوش و عبارات خوب موجود است، ولی معلوم نیست که آیا در جایی تدریس شده است یا نه. این یک امر عجیب است که یک معلم زحمت ترجمه کتابی را بر خود هموار سازد و آن کتاب خواننده نداشته باشد و کسی حتی از روی آن استنساخ نکند. اکنون از ترجمه عربی آثار یونانی و هندی

نسخه‌های بسیار داریم. پدران ما چاپ و چاپخانه نداشتند اما از کتاب محافظت می‌کردند، ولی ما در برخورد با تجدید چندان علاقه‌ای به اندیشهٔ تجدید نشان ندادیم. (حتی اکنون هم کسانی که در لفظ و زبان با ایدئولوژی مخالفت می‌کنند، تفکر متعلق به تجدید را طوری معرفی می‌کنند که گویی باید بی‌چون و چرا به آن تسلیم شد و آن را راهنمای عمل و زندگی قرار داد و پیداست که فکر راهنمای عمل همان ایدئولوژی است.) در این صورت، تفکر به ایدئولوژی تحویل می‌شود.

البته حکومت کم و بیش نگران آگاهی مردم از اوضاع اروپا بوده است، چنان‌که میرزا آقاخان نوری که اطلاع پیدا کرده بود حسین بن عبدالله سراسی، یکی از همراهان فرخ‌خان امین‌الدوله در مأموریت اروپا، سفرنامه‌ای نوشته



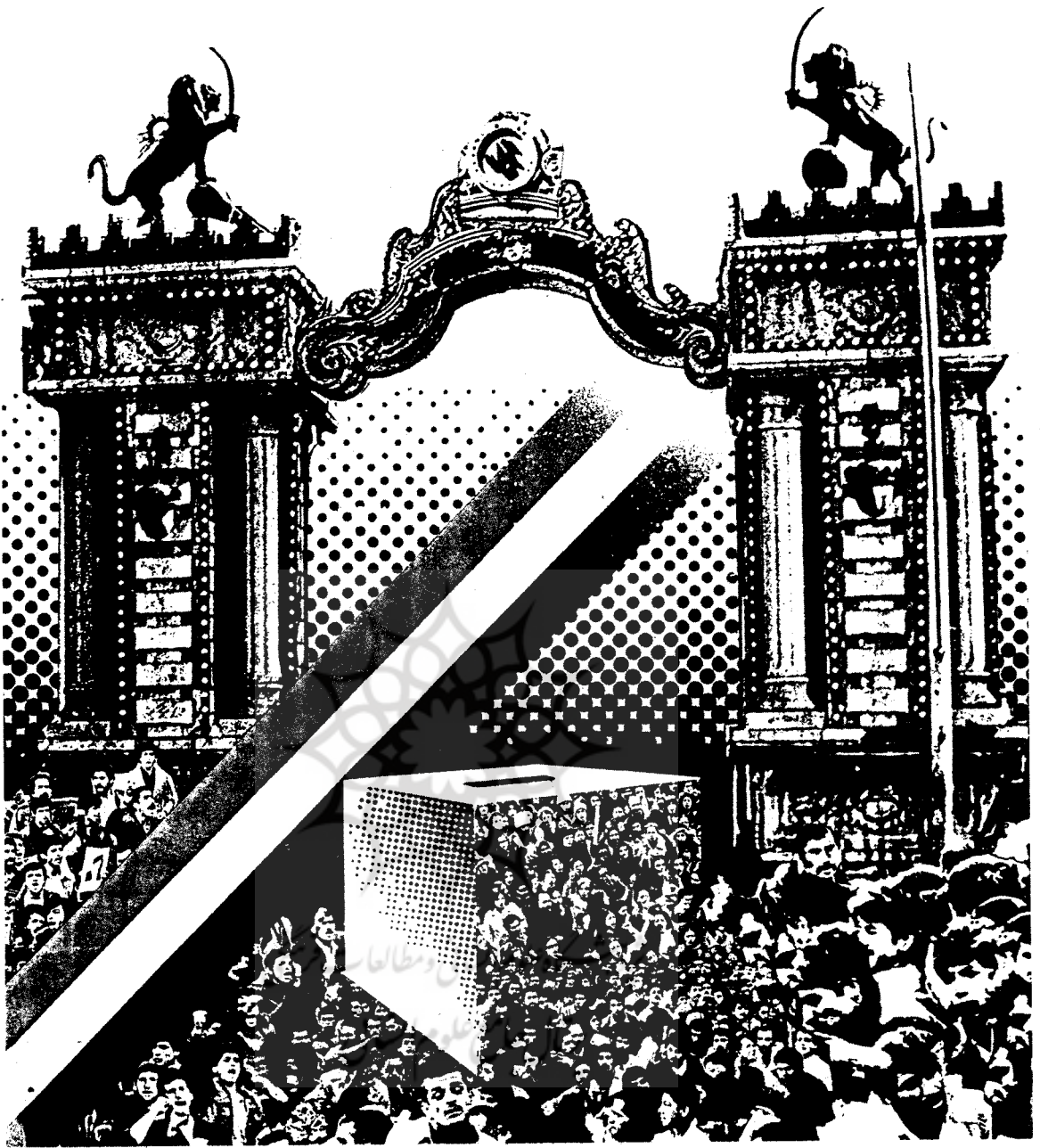
ملکم اولین کسی نبود که اندیشهٔ تفکیک قوا و آزادی عقاید را عنوان می‌کرد، اما این نکته بی‌اهمیت نیست که او طرح سیاسی خود را به صدر اعظم وقت نوشت و او هم در ظاهر به ملکم بی‌علاقه نبود

و قصد چاپ و انتشار دارد، به فرخ‌خان امین‌الدوله نوشت:

... فرزند مکرم سیف‌الملک هم در اوقات سفارت خود این طور کتابی نوشته، می‌خواست چاپ بکند. به جهت اینکه برای مردم فرق اوضاع اروپا با اوضاع ایران درست معلوم نشود، راضی نشدم چاپ بزنند. شما هم البته نخواهید گذاشت حال آقامیرزا حسین این کتاب را با سمه نمایند که به همه جا منتشر شود و برای مردم درست آگاهی از اوضاع اروپا حاصل شود که مصلحت نیست.^۳ بیم و نگرانی میرزا آقاخان بی‌وجه نبود، زیرا اگرچه

این آشنایی و آگاهی به زودی و به آسانی در تغییر نظام سیاسی کشور مؤثر نمی‌شد، اما صدارت میرزا آقاخان را به خطر می‌انداخت، چنان‌که بعد از او شخصی به صدارت رسید که از اوضاع سیاسی اروپا با خبر بود و مجلس وزیرانی شبیه به دولت‌های اروپایی ترتیب داد. این صدر اعظم منورالفکر، یعنی میرزا جعفرخان مشیرالدوله، همان کسی است که میرزا ملکم‌خان «رسالهٔ غیبی» خود را برای او نوشت. او در این رساله کوشیده بود طرح خود را طوری بیان کند که شاه حس نکند که می‌خواهند قدرت او را محدود کنند، و علمای دین هیچ نکته‌ای از آن را مخالف با احکام شرع ندانند. مع‌هذا، در همین رساله به صراحت اعلام کرد که عقاید مردم آزاد خواهد بود و اجرای قانون و ادارهٔ امور حکومت بر عهدهٔ مجلس وزیران و قوانین را مجلس تنظیمات وضع می‌کند. ملکم اولین کسی نبود که اندیشهٔ تفکیک قوا و آزادی عقاید را عنوان می‌کرد، اما این نکته بی‌اهمیت نیست که او طرح تفکیک قوا را به صدر اعظم وقت نوشت که او هم در ظاهر به ملکم بی‌علاقه نبود.

ملکم می‌دانست - یا لاقلاً احساس کرده بود - که منورالفکران با مردم تماس و رابطه ندارند و اگر علمای دین اصول جدید سیاست و سیاست جدید را نپذیرند، آن را به مردم هم نمی‌توان انتقال داد. همچنین اگر نیروی مردم و خواست آنان نباشد، چگونه شاه می‌پذیرد که قدرت خود را به دیگران واگذار کند؟ این بود که او کوشید با علمای دین رابطه برقرار کند و احیاناً به سخن خود رنگ و بوی کم و بیش دینی بدهد، اما این ملاحظات در حقیقت رعایت مقتضیات بود و گرنه، پس از اینکه به پیشنهاد او مجلس مصلحت‌خانه تأسیس شد (در سال ۱۲۷۶ هجری قمری) و آن مجلس کاری از پیش نبرد، رساله‌ای اعتراض‌آمیز خطاب به امنای آن مجلس نوشت و در ضمن اعتراض‌های خود، تفکیک قوا را «روح مناظرم سیاسی جدید» خواند و از آن دفاع کرد و حتی به تلویحی نزدیک به تصریح، به نظام سلطنت مطلقه به شدت حمله کرد و در ملامت به اعضای مصلحت‌خانه که نتوانسته بودند در اصول حکمرانی هیچ تحولی پدید آورند، گفت که اگر این اصول معیوب نیست چه بهتر که مقلد مقتنین قدیم خودمان بمانیم و تذکر داد که از آثار آن قواعد این است که «اولیای دولت ما محلّ نفرت ملت شده‌اند.» حتی به آنان تذکر داد که در قواعد سیاست جدید هیچ‌گونه دخل و تصرف نکنند و همه چیز را بی‌چون و چرا بپذیرند. تعبیر او این است که بزرگان قوم در علوم دولتی عقل خود را از اختراعات تازه معاف دارند و «تصرفات جاهلانه» نکنند.^۴



تواریخ سابقه خود منصفانه بدان اعتراف و قصور عقل نوع بشر را از وصول به آن اصول و استناد تمام ترقیات فوق العاده حاصله و کمتر از نصف قرن اول را به متابعت و پیروی از آن اقرار کردند. لکن حسن محادست و مزاولت و جودت استنباط و استخراج آنان و بالعکس سیر قهقرایی و گرفتاری اسلامیان بذل رقیبت و اسارت طواغیت است و معرضین از کتاب و سنت مال امر طرفین را حالیه به این نتیجه مشهور و حالت منتهی ساخت.^۵

مراد و مقصود مرحوم نائینی معلوم است: اسلام با

البته ملک‌خان درمیان عده معدود منورالفکرها نفوذ داشت، اما اندیشه آزادی و حکومت قانون تا زمانی که از سوی علمای دین مورد تأیید قرار نمی‌گرفت در میان مردم راه نمی‌یافت و علمای دین هم نمی‌توانستند افکار سیاسی وارد شده از غرب را به طور تام و تمام بپذیرند. از این جهت - و البته از جهات دیگر - کتاب «تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله» اثر آیت‌الله نائینی اهمیت خاص دارد. به نظر مرحوم نائینی:

اروپاییان اصول تمدن و مناسبات اسلامی را از کتاب و سنت و قوانین صادره از حضرت شاه ولایت - علیه افضل الصلوة والسلام - اخذ و در



دموکراسی ایران هر چه بود بیشتر به تعالیم میرزا ملکم خان و امثال او باز می‌گشت چنان که در او ان مشروطیت نیز یکی از پیروان ملکم یعنی آدمیت مدتی کارگردان و کارگزار دموکراسی شد

استبداد سازگاری ندارد و اصول عدالت و آزادی را اروپاییان از اسلام و مسلمانان اخذ کرده‌اند و قانون اساسی و مجلس قانون‌گذاری با احکام اسلام منافات ندارد. توجه کنیم که مرحوم نائینی دموکراسی را نظام حکومت ندانست، بلکه مجلس را «مجلس وکلا» خواند. کمی بعد آقا سید اسدالله مجتهد خارقانی رساله‌ای به نام «روح التمدن و هویت الاسلام» نوشت و عنوان فرعی آن را «اسلام چهل سال اول با دموکراسی عالم» گذاشت. صرف نظر از اینکه مرحوم نائینی خود به جمع‌آوری نسخ چاپی کتاب خود اقدام کرد، این نکته نیز مهم است که تلقی علمای دین از آزادی و دموکراسی با آنچه از آثار و آرای غربی مستفاد می‌شد، تفاوت داشت. دخالت روحانیان مخالف استبداد گرچه منشأ آثار و تحولات بود، کمتر به استقرار حکومت قانون و مشروطیت مدد رساند. دموکراسی ایران، هر چه بود، بیشتر به تعالیم میرزا ملکم خان و امثال او باز می‌گشت، چنان که در او ان مشروطیت نیز یکی از پیروان ملکم یعنی آدمیت مدتی کارگردان و کارگزار دموکراسی شد.

آدمیت، بنا بر روایت دکتر فریدون آدمیت:
با سه نیرو تصادم داشت؛ یکی با استبدادطلبان
که بعد از صدور فرمان آزادی در تلاش احیای

قدرت متزلزل خود بودند، دیگر با ملایان شریعت‌طلب که در واقع با عامل استبداد پیوند داشتند، سوم با عناصر بسیار افراطی که عملاً شیوه انقلابی پیش گرفته بودند اولین برخورد جامع آدمیت با ملایان شریعت‌طلب در داستان تنظیم متمم قانون اساسی ایران بروز کرد ... از طرف مجلس یک کمیسیون هفت نفری مأمور تهیه و نگارش متمم قانون اساسی گردید... کمیسیون طرح ... را تدوین کرد. مجلس نظر علمای روحانی را نسبت به مواد آن خواست. پیشوایان روحانی تباین بعضی از مواد مطروحه را با اصول دین عنوان و به مخالفت با آن قد علم کردند. از جمله شیخ فضل‌الله نوری، پیشوای علمای شریعت‌طلب، لایحه مفصلی در لزوم رواج شریعت انتشار داد ... در این ماجرای دامنه‌دار جامع آدمیت نظر قاطع داشت. با مداخله بی‌حد و حصر روحانیون و تشکیل کمیسیونی از علما جهت رسیدگی به مواد مدوّنه و خاصه با استفسار نظر علمای نجف به کلی مخالف بود ... در بیانیه‌ای که رییس جامع در جمادی الثانی ۱۳۲۵ منتشر ساخت ... اعلام کرد قانون اساسی موافق قواعد معموله جمیع پارلمان‌های دنیا و نظامنامه‌های همین مجلس شورای ملی بایستی مستقیماً در مجلس علنی قرائت شود و اگر محتاج حکم و اصلاح بود در همان مجلس اصلاح شود.»^۶

او درباره لایحه شیخ فضل‌الله نوشت که آن لایحه «برهم زننده اساس مشروطیت و خلاف قوانین مدنیت است.» همچنین رییس جامع اعلام داشت که نتیجه تشکیل کمیسیون علما این است که رفته رفته ایشان حقی برای خود در اجرائیات امور مملکتی اثبات نمایند و رخنه در کارهای سیاسی کنند.

نویسنده کتاب «فکر آزادی و ...» که فرزند رییس جامع آدمیت است، پس از نقل قول پدر نوشته است:
این سخن علیه روحانیون، یعنی کسانی بود که خود را از بانیان مشروطیت می‌دانستند و انصافاً در این کار سهم بسیار مؤثری داشتند.

معروف و مشهور این است که با نفوذ سیاستمداران غیرآزادخواه در نظام مشروطه، مشروطیت از راه اصلی منحرف شد و پس از مدتی کوتاه، جز گزارش‌ها و نوشته‌هایی از آن باقی نماند. اما چنان‌که از اسناد مجمع آدمیت برمی‌آید، اشخاص و گروه‌های سیاسی و سرتی

پشتیبان و مدافع مشروطه به سراغ امثال امین‌السلطان رفتند و از او حمایت کردند. امین‌السلطان در خارج از ایران با اشخاص بسیار ملاقات کرده و به اشاره:

«اول عقل و علم ایران، پرنس ملکم خان، راهی می‌رفته و ... در بوته آهن‌گدازی گداخته شده و به عبارت دیگر، او را آدم کرده بودند.»^۷
یا به قول عون الممالک:

معلوم شد که در کارخانه تصفیه و تزکیه بشری رفته، فشارهایی کامله بر او وارد آورده‌اند.^۸

از این مطالب معلوم می‌شود که امین‌السلطان را از جهت انتساب به دربار و نظام استبدادی نکشتند بلکه وقتی میان دو گروه مشروطه‌خواه اختلاف افتاد، گروه حیدر عمواغلی و انجمن آذربایجان در صدد قتل امین‌السلطان - که وابسته به گروه محافظه‌کار و مورد تأیید انجمن‌های سزّی، و از جمله مجمع آدمیت بود - برآمد. می‌بینیم که هنوز دموکراسی به ایران نیامده، ملعبه دست اشخاص و گروه‌های صاحب نفوذ شد. چرا؟ زیرا دموکراسی تقلیدی و عاریتی بود و ریشه استوار نداشت و به این جهت، صاحبان نفوذ و قدرت‌طلبان نام آن را نگاه داشتند و این نام را وسیله رسیدن به اغراض خاص قرار دادند. حتی چنان‌که گفتیم وقتی رضاشاه به قدرت رسید مجلس را تعطیل نکرد، منتهی مجلس در دوران قدرت رضاشاهی چیزی جز آلت فعل نبود. در تاریخ مشروطیت، از دوره پنجم مجلس تا سال ۱۳۵۷، یعنی در مدتی بیش از پنجاه سال، مجلس هرگز در برابر استبداد نایستاد و رضاشاه و محمدرضا شاه هرگز ناچار نشدند مجلس را منحل کنند و یک بار که مجلس منحل شد، دکتر مصدق علی‌رغم میل شاه و از طریق استعفای نمایندگان و رجوع به آرای عمومی این مهم را انجام داد. یعنی مجلس که قاعده می‌بایست رکن و مظهر دموکراسی باشد، با مردی که سابقه مبارزه با استبداد داشت و در رأس نهضت ضد استعماری ملی کردن نفت بود مخالفت می‌کرد. به این جهت مصدق که در یک سخنرانی در فروردین ۱۳۳۲ با نظر به قانون اساسی گفته بود شاه سلطنت می‌کند نه حکومت، در ابتدا ناگزیر شد که از مجلس اختیارات بگیرد و بالاخره مجلس را منحل کند.

شاید دوره ده ساله از شهریور ۱۳۲۰ تا روی کار آمدن دکتر مصدق در سال ۱۳۳۰ می‌توانست دوران تجربه سیاسی دموکراسی در ایران باشد، اما دموکراسی که در غرب بنیان فکری قوی داشت، در اینجا بر هیچ پایه استواری قرار نداشت. به این جهت، در این ده سال نوعی تئاتر دموکراسی برگزار شد. کودتای بیست و هشت مرداد

پایان این نمایش بود یعنی این کودتا صرف یک کودتای ضد نهضت ملی شدن نفت نبود، بلکه گشایش راه بازگشت به دوران دیکتاتوری یا آغاز برقراری یک نظام استبدادی جدید و اختناق سیاسی تازه بود. نکته قابل تأمل این است که در دوران دو ساله حکومت دکتر مصدق بعضی از درس‌خوانده‌های ما دریافتند که دموکراسی بدون اساس و بنیاد فکری و فرهنگی و اجتماعی محقق نمی‌شود، ولی اینکه این بنیادها را از کجا باید آورد و چگونه فراهم باید کرد، معضل بزرگی است که به آسانی حل نمی‌شود.

رضا داوری اردکانی

پانویس:

۱. فریدون آدمیت، فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، انتشارات سخن، ۱۳۴۰، ص ۲۴۷.
۲. عبدالهادی حائری، آزادی‌های سیاسی و اجتماعی از دیدگاه اندیشه‌گران، جهاد دانشگاهی، مشهد، ۱۳۷۴.
۳. آزادی‌های سیاسی و اجتماعی از دیدگاه اندیشه‌گران، صص ۱۱۰ - ۱۱۱.
۴. فریدون آدمیت، افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوره قاجار، دانشگاه تهران، ۱۳۵۶.
۵. تنبیه الامه و تنزیه المله، صص ۲ و ۳.
۶. فریدون آدمیت، فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، ص ۲۵۵.
۷. فکر آزادی و ...، ص ۶۲.
۸. فکر آزادی و ...، ص ۶۷.





گسترش ادیان تبلیغی و دعوتی در طول قرون و اعصار بنا بر ویژگی خودشان است که مناطق و قلمروهای فرهنگی و جغرافیایی را درمی نوردند و به مقتضای پیام الهی خود فطرت های انسان ها را مجذوب و با اراده حقایق خود قلب و روح انسان ها را تسخیر می کنند و زمینه پذیرش و دریافت خود را برای مخاطب خود فراهم می سازند و کمتر می توان شاهد آن بود که یک قوم یا ملتی و یا نمایندگان آن ها در پی سعادت و رستگاری خود به دنبال گم گشته یا موعودی به گوشه و کنار جهان رهسپار شده باشند. اما این جستجوی قدسی و با عظمت در نقاط مختلفی از تاریخ کهن و فرهنگ و تمدن دیرینه ایرانی به کرات رخ داده است. اسناد و مدارک تاریخی این مدعا، متون کتب مقدس و دینی دو آئین الهی زرتشت و مسیحیت است که به دو سند آن اشاره می شود:

سید عبدالمجید میردامادی

۱. بشارت

بشارت ظهور عیسی (ع) تحت عنوان «پیامبر خیر